

دل‌مشغولی به مسئله کشاکش صد ساله جامعه ایرانی با تجدد، نگاهی دقیق‌تر را به کتابی کوچک که چهل و شش سال پیش انتشار یافت لازم گردانید. «تسخیر تمدن فرنگی» از فخرالدین شادمان، که یک انتلکتونل سیاست‌گر برجسته پادشاهی محمد رضا شاه بود در گفت‌وگو با یکی از سرفصل‌های عمده است و اگر واپس‌ماندگی و قبیله‌وار بودن سیاست ایران نگذاشت در زمان خودش توجهی درخور بیابد امروز هیچ بحث جدی در این باره از بازگشت مکرر بدان گریزی ندارد. او که در قالب عامیانه روشنفکر آن دوره نمی‌گنجید از سوی جامعه روشنفکری ایران که بیشتر، تاریکی‌های ذهنی اجتماع در زنجیر ایندولوژی مذهبی و شبه مذهبی را نمایندگی می‌کرد، نادیده گرفته شد. توطئه سکوتی که پیش از او ثروت انتلکتونل تقی زاده‌ها را نیز به بیرون از بینوایی روشنفکری رایج رانده بود، چنان نویسنده برجسته و اندیشمند اجتماعی پیشرونی را زیر سایه مانند‌های جلال آل احمد و احمد فردید می‌برد. ملتها همچنین شایسته روشنفکرانی هستند که دارند.

چاپ دوم کتاب که به همت و با مقدمه روشنگرانه دکتر علس میلانی انتشار یافته است (تهران، گام نو، ۱۳۸۲) ما را به روزگاری بر می‌گرداند که مسئله تجدد هنوز در خام‌ترین صورتش برای ما جلوه‌گر بود. چهل سالی پس از انقلاب مشروطه و بیست و پنج سالی پس از اصلاحات رضا شاهی، مردی با ریشه‌های ژرف (بیش از اندازه ژرف؟) در فرهنگ سنتی به معنی عربیت و ادبیت تا حد آموزش مدرسی دینی، که بهمان ژرفی در فرهنگ غربی ریشه کرده بود «در نخستین رساله‌ای که پس از سفری دراز به آستانه ملت بزرگ ایران تقدیم» می‌کرد از تصویر جامعه‌ای که تازه از اولی می‌برید و با دومی آشنایی می‌یافت دلش بهم بر می‌آمد.

ایران آن زمان نوکیسه‌ای فرهنگی بود که در کیسه‌اش چیز قابلی هم نداشت. این چنین نوکیسه‌ای را شادمان فکلی می‌نامید و کتاب کوچک او پر از تلخ‌تن‌ها و بازتلخ‌تن‌ها به این تیب فرهنگی است که ما نمونه‌هایش را امروز بیشتر در اجتماع مهاجر ایرانی در اروپا و آمریکا می‌یابیم. مردمانی که پس از مدت‌ها زیستن، حتا تربیت یافتن، در اروپا به قول گوینو، سفیر ناماور فرانسه در دربار ناصرالدین شاه «همانند که بودند. با این تفاوت که بر عویشان افزوده شده است و من در میانشان کسی که یکی از فضائل و خوبیهای اروپا را بدست آورده باشد هرگز ندیده‌ام.»

تفاوت عمده فکلی شادمان با خاتمه بدوش فرهنگی مهاجر آن است که اولی می‌کوشید ایران را مانند اروپایی که در ذهن کوچک او می‌گنجید سازد و دومی می‌کوشد هرچه بیشتر از ایران فاصله بگیرد. از هر دو سو افزودن معایب غرب است بر کم و کاستی‌های ایران. خاتمه بدوش فرهنگی مهاجر این مزیت را بر فکلی دارد که از نیش قلمی همچون فخرالدین شادمان در امان است. کسی او را جدی نمی‌گیرد. او می‌خواهد خود و بویژه فرزندانش اروپایی یا امریکائی شوند. مشکلی نیست؛ «بر آن که چه افزود و زان که چه کاست؟» شش دهه‌ای پس از حملات گزنده شادمان، فکلی نیز مدت‌هاست در شمار نمی‌آید. جامعه ایرانی از نگرانیهای «تسخیر تمدن فرنگی» که امروز مبالغه‌آمیز می‌نماید درگذشته است.

شادمان خطر را می‌دید ولی بزرگتر از آنچه می‌بود. بسیار از ژاپن به عنوان نمونه‌ای که بایست در روبرویی با غرب پیروی می‌کردیم گفته‌اند. ولی دو سه دهه پس از اصلاحات «می‌جی» در دهه شصت سده نوزدهم، ژاپن پر از فکلیها بود. مردمی که پس از نگر انداختن ناوگان دریادار «پری» امریکائی در ناگازاکی، از سه سده انزوای فرهنگی در آمده بودند تا گلو در تقلید یک تمدن بالا تر که در نخستین مراحل بناچار سطحی و آسانگیر و شیفته‌وار است فرو می‌رفتند. برای ژاپنی‌ها همان دو سه دهه پس بود که به ژرفا و پیچیدگی فرهنگی که با زور، اگر چه بی شلیک یک گلوله، آنان را ناگزیر از گشایش بر جهان کرده بود پی‌برند. آنها هزار هزار برای آموختن به غرب رفتند و به تندی به ترجمه صدها و هزاران کتاب مهم از زبانه‌های اروپایی پرداختند و زیرساخت اداری و اجتماعی و نظامی خود را از روی بهترین‌هایی که اروپا عرضه می‌داشت بازسازی کردند.

برای ما با کوله بار اسلامی مان که شصت سال هم دیرتر آغاز کردیم این فرایند به درازا کشید و هنوز ادامه دارد. از پاره‌ای جهت ما هنوز در پایان سده نوزدهم ژاپن هستیم. فکلی نتوانست زبان، حتا خط فارسی را عوض کند و مردم را از اسلام برگرداند (خود آخوندها دارند به صورتی این کار را می‌کنند و دیگر به آسانی نمی‌توان تصور کرد که ایرانیان در عموم، مسلماتانی مانند دوره شادمان یا بیست سی سال پیش باشند). فرهنگ سخت جان‌تر از آن است که او می‌ترسید و مانعی بزرگتر از آن است که او می‌پنداشت.

زبان فارسی قهرمان اصلی «تسخیر تمدن فرنگی» است. شادمان همان آب و تاب را در ستایش اهمیت فارسی به عنوان سلاح تسخیر تمدن غرب، و به عنوان یک زبان به خرج می دهد که در نكوهش فکلی. فارسی معشوقی است و گنجینه ای است و از مهمترین و بهترین زبانهاست. اینهمه ستایش در زمانی که فرنگی مآبی می رفت که به غافل ماندن از تسلط بر زبان ملی بینجامد و کار سترگ فرهنگستان ایران رضا شاهی به عنوان ریشه کنی زبان از هر سو زیر حمله بود (چه اندازه هر روز بزرگی و فراخی دید آن پادشاه نمایان تر می شود!) خدمتی بشمار می رفت. فارسی که ناگهان خود را در برابر هجوم فرانسه و انگلیسی نتوان می یافت در فارسی زبانان احسلس کوچکی بر می انگیخت. کسی با آگاهی شادمان از زبانها و ادبیات اروپا لازم می بود که این احسلس کوچکی را بزدايد: «زبانهای کامل اروپائی از قبیل فرانسه و انگلیسی مثل هر زبان دیگری در ابتدا ناقص و کم لغت بوده و به تدریج به مرحله کمال رسیده است... فارسی از قدیمی ترین زبان زنده فرنگی چندین قرن قدیم تر و از این حیث مهم تر است زیرا که فارسی چندین صد سال پیش از هر زبان مهم فرنگی کامل و پخته بود... نخستین روزی که مردم ایتالیا و فرانسه و انگلیس و آلمان و روس در بلب علم و ادب و هنر به زبان ملی خود کتب نوشتند زبانشان صد یک لغت و اصطلاحات فارسی امروز را نداشت و در سستی و ناپختگی در مرحله ای بود نظیر فارسی لا اقل دویست سال پیش از ایامی که رودکی به زبان بلیغ عهد خویش چنین شعری روحپرور گفت»

نکته مهمی که «تسخیر تمدن فرنگی» بر آن تاکید دارد نقش فارسی دانی در آنچه است که امروز انتقال فرهنگ یا فرهنگ پذیری می گوئیم و او تسخیر تمدن می نامید. چنانکه خود بارها می گوید رابطه میان زبان و اندیشه، زبان و علم، روشن است. ولی زمانهایی بوده است، حتا زمان خود ما، که این بدیهی را می باید تکرار کرد. ذهن ایرانی اگر پی ریزی زبانی اش درست باشد (به معنی تسلط بر زبان و پرورش ادبی کلاسیک فارسی) توانائی لازم را برای دریافت و تحلیل مفاهیم تازه و بیگانه با فرهنگ ایرانی بهتر می یابد. شادمان این معنی را چنین بیان می داشت: «اگر همت باشد با چنین زبانی تسخیر کردن تمدن فرنگی کاری مشکل نیست» زبانی با ادبیات غنی، چنانکه فارسی هست، به گویندگانش یک جهش آغازین می دهد. آنچه نوق و اندیشه که در آفریدن آن ادبیات رفته اندیشه و احسلس را بالا می برد. این امر بدیهی را هنوز دیر نشده است که دریابیم. از این گذشته اگر فارسی را درست ندانیم و اگر با فارسی درست رفتار نکنیم، یا می باید عملا از انتقال فرهنگ چشم ببوشیم و به اندک بهره ای خرسند باشیم، یا فارسی را فدای دستیابی به فرهنگ کنیم - چنانکه هر دو در مستعمرات پیشین فرانسه و انگلستان پیش آمده است.

رفتار درست با فارسی چیست؟ در اینجا است که محافظه کاری شادمان پایش را از رفتار می بندد و او را در برابر کسی مانند محمد علی فروغی، یک مرد بزرگ دیگر دوران رضا شاه که مننش بر گردن همه نسلهای ایرانی پس از اوست، واپس مانده جلوه می دهد. ایرانی که ناگهان با وظیفه سنگین نوسازندگی در همه زمینه ها روبرو شده بود خود را زیر آوار هزاران پدیده و فرایافت CONCEPT می یافت که معادل فارسی خود را می طلبیدند. نبوغ رضا شاه، فرهنگستان را به یاری فرستاد که نه تنها چند صد واژه لازم که جا افتاده اند به فارسی بخشید، راه را به زبان نشان داد تا برای چالش تجدد آماده شود. برای شادمان واژه هائی چون کنش و واکنش و هزینه و دانشگاه و دامپزشک، گوشخراش و مسخره است و دارالعلم و کحل و بیطار را ترجیح می دهد. راهنمائی هایش برای سلختن واژه های نو درست ولی کلی است و خویش یک واژه تازه نمی سازد. مشکل او را هر کسی که در دریای ادبیات فارسی غوطه ای زده است احسلس می کند. در همین رویکرد به زبان فارسی است که بخشی از مسئله ما با تجدد قرار دارد.

فارسی به لطف ادبیات و بویژه شعر خود (شادمان که شعر انگلیسی را می دانست، شعر فارسی را خزینه بهترین شعر عالم می نامید) افسون لطیفی است که انسان نمی خواهد از آن بدرآید. ولی ما برای گامزدن در تجدد چاره ای جز گشودن هر زنجیری از دست و پای خویش، اگر خود زنجیر زرین ادبیات کلاسیک فارسی باشد، نداریم. فارسی بر خلاف زبانهای مهم اروپائی، پیش از مدرنیته (باز زایش یا رنسانس سده شانزده و روشنائی یا بقول مشهور، روشنگری سده هژده) به کمال رسیده بود. آن زبانها آزاد از سنگینی یک سنت افتخار آمیز و حتا هستی بخش توانستند در هر سو که لازم بود گسترش یابند و آزادانه از هر سرچشمه زبانی، بویژه یونانی و لاتین که مادر و خویشاوندشان بود و همه سیر مدرنیته از آنها آغاز شد، سیراب شوند. مادر فارسی در هر گام با سعدی و حافظ روبرویم. آن زبانها همراه مدرنیته پرورش یافتند. فارسی را به رغم خویش می باید با مدرنیته همراه کرد و یونانی و لاتین جز خویشاوندی در ریشه با فارسی ندارند و آن کمک حیاتی را نمی توانند بکنند. نقش یونانی و لاتین در تکامل فارسی با عربی بود ولی عربی از ریشه با فارسی تفاوت دارد و اگر یونانی و لاتین نخستین زبانهای تجدد بودند (در مراحل آغازینی که کشیش ها در صومعه های سده های دوازده و سیزده دست بکار کشف قوانینی شدند که خداوند جهان هستی را بر پایه آنها آفریده بود) عربی خود بنتر از فارسی دست به گریبان تجدد است و بجای افسون لطیف و زنجیر زرین یک ادبیات سحرآسا بر دست و پا، همه وزن کوه آسای کلام مقس را بر پشت دارد.

در همین رویکرد به فارسی است که ما مشکل بزرگتر یک جامعه سنتی گرفتار گذشته ای را می بینیم که هم مایه سربلندی اوست و هم درجا زدنش. هر اصلاح و تغییری، جدا شدنی است و هنر زیادی می خواهد هم دلبسته ماندن و هم جدا شدن.

نسخه «تسخیر تمدن فرنگی در اصل درست است: می باید فارسی را خوب آموخت و پایه استوار ادبی بهم رساند و به خواندن آثار با ارزش غرب و ترجمه آنها پرداخت و اندک اندک از آن درگذشت و به پژوهش و آفریدن رسید، چنانکه فرنگیان نیز از هزار سالی پیش کردند. ولی فارسی زبان به دلیری بیشتری نیاز دارد که شادمان نداشت و نمی پسندید. او اگر «دیر تر در دهر ایستاده بود» نه تنها فارسی را می دید که از تالوهای بسیار گذشته است و نیرومند تر بدر آمده، از این شاد می شد که ما نیز سرانجام داریم بر راه ژاپنیان می رویم. موج واقعی ترجمه کارهای با ارزش اروپائیان سه چهار دهه ای نیست که برخاسته است و اگر نسل شادمان در ادب فارسی نخستین پژوهندگان اروپائی منش ایرانی را دید، امروز ایرانیانی در همه علوم انسانی داریم، همانگونه که شادمان می خواست: هر دو پا استوار در خلک پر برکت فرهنگ ایران و فرهنگ غرب، دستهایی که به نوردستهای تاریخ دراز شده است، و چشمانی که آینده را «گردن کشیده غرق تماشا»ست.

\* \* \*

لحن مبالغه آمیز و جدلی «تسخیر تمدن فرنگی» و بی اختیاری نویسنده در ستایش و بویژه نکوهش، از تاثیر آن می کاست؛ ولی بدتر از آن به سوء تفاهمی دامن زد که مدد رسان یک گرایش ارتجاعی شد؛ درست همان که نمی خواست. برخورد شادمان به تمدن فرنگی برخورد دشمنانه است. او این تمدن را دشمنی بدتر از عرب و مغول می داند که مغلوب کردنی نیست و ایران را معوم خواهد کرد، مگر آنکه ایرانیان بر آن چیره شوند، به این معنی که تمدن فرنگی را از آن خود کنند نه آنکه میمون وار به تقلیدش دلخوش باشند. در شش دهه ای که از انتشار کتب گذشته ترسهای او بیش از اندازه بوده است. حتا سرزمینهای مانند الجزایر که از آن بدترین نمونه ها را آورده است، در برخورد فرو دستانه خود با تمدن فرنگی معدوم نشده اند و بیشترشان دست و پا زنان در همان فرهنگ سنتی، راهی به بالا تر و بهتر می جویند. مسئله برای جامعه های سنتی در برخورد با تمدن فرنگی آن نیست که آنها را از بین خواهد برد، این است که آنها را پشت سر خواهد گذاشت و در گرفتاریهایشان را خواهد کرد.

عیب هایی که شادمان بر تمدن فرنگی گرفته در دست و ایسگرایی که در جنبش مشروطه و تجدد خواهی، مرگ خود را دیدند و می دیدند سلاخی کار آمد شد: «حمله تمدن فرنگی از حمله عرب و ترک و تاتار بدتر است، چرا که می فریبد و خود هرگز فریفته نمی شود... بیرحمی است که علم و هنر و هر چیز خوب فرنگی را از ما دریغ می دارد اما بهر راهی که که بتواند یک روز به دست فکلیان و روز دیگر به مدد خائنان و رشوه گیران و دین فروشان فکر ما را آشفته می کند...» همان ناله زدن های مردمی که گناه هر چه نادانی و ناتوانی و سستی خود را به گردن این و آن انداختند. گویی خیانت و رشوه گیری و دین فروشی و آشفته فکری با فرنگی به ایران آمد؛ و همان فرنگ نبود که هر سال درهای بهترین دانشگاهها و کتابخانه ها و موزه هایش را بر هزاران چون نویسنده کتب می گشود و کتابش را که به گفته شادمان «مظهر کامل و جلوه گاه بزرگ جمیع علوم و افکار و عقاید فرنگی است» به رایگان در اختیار دیگران می نهاد که به زبان خود در آورند؛ و ژاپنیان را می گذاشت که از هر اختراع او تقلید و بهره برداری کنند. در همان سالهای انتشار «تسخیر تمدن فرنگی» مخترع امریکایی ترانزیستور، اختراعش را به ژاپنی ها فروخت و هنوز اروپا و امریکا در انقلاب و صنعت شگرف الکترونیک از رقابت نیرومند آن کشور بر نیامده اند.

شادمان را شور میهن پرستی و توسن نثر فارسی از جا بدر می برد. فرنگی که او توصیف می کرد در بسیار جاها بدتر از آن کرده بود که او می نوشت - از کشتارهای جمعی و سیزده میلیون برده ای که در سیصد سال بازرگانی بردگان از آفریقا ربودند و سرزمینهای مستقلی که به اسارت انداختند. ولی همان فرنگ بود که اینهمه تمدنهای خواب رفته در مرداب بویناک قرون وسطایشان را بیدار کرد و به تکاپوی پیشرفت انداخت. عربها و مغولها ده هزار و صد هزار می کشتند و آسیابها را از خون می گردانند و شهر ها را از جاتوران نیز پاک می کردند؛ ولی فرنگی که «بدتر از آنها» بود تنها با مایه کوبی آبله جان صدها میلیون تن را در صد و پنجاه ساله گذشته در سرزمین های جهان سومی نجات داده است - پیشگیری از میلیاردها مرگ زود رس دیگر به کنار. تمدن غرب دشمن نبود، یک قله بلند تر، بلند ترین قله ای تا کنون، بود که انسانیت در هر جا می باید فتح می کرد. در جامعه های اسلامی این را نفهمیدند و به مبارزه با دشمن ادامه دادند و می دهند. در روسیه و ژاپن، چنانکه خود شادمان نیز می گوید، تمدن فرنگی را از آن خود کردند به این معنی که بی مقاومت و تعارف و ریا برتری اش را پذیرفتند و تا هر جا لازم بود، و گاه بیش از لزوم، به آن همانند شدند و خودشان هم مانند. جامعه های اسلامی نیز در تسخیر شدنشان به دست تمدن فرنگی، خودشان مانده اند ولی آن دو، و بیروان فراوان دیگرشان «خود» های بهتری هستند.

دکتر میلانی در مقدمه خود که درهای بحث سازنده ای را می گشاید سوء تفاهمی را که در بالا اشاره شد چنین بیان می کند: «سرنوشت تبعیدی کتب شادمان و نسیان زبان بار تاریخی در مورد نظرات بدیعیش را می توان به شکلی بارز در چند و چون حضورش در کتب غربزدگی آل احمد سراغ کرد... آل احمد در ... کتابش، آنهم در زیر نویسی ... می نویسد "مراجعه کنید به تسخیر تمدن فرنگی از سید فخرالدین شادمان که بر من فضل سبقت دارد و سالها پیش از این اوراق در جستجوی علاج فکلی مآبی برآمد و آموزش جدی زبان ملاری را پیشنهاد کرد و ترجمه آثار فلسفی و علمی غرب را، وگرچه خوب متوجه درد شده است، اما نسخه مجربی ندارد. چرا که از آن سال هزاران کتب فرنگی ترجمه شده است و هر کدام ما کلی معلومات فرنگی خوانده ایم ولی روزیروز بیشتر به فکلی مآبی می گرانیم. چرا که

این فکلی مآبی یا به تعبیر من قرتی بازی خود یکی از عوارض ساده درد بزرگ تری است که غریزدگی باشد.»

دکتر میلانی می نویسد سخن آل احمد بهترین نشانه «قرانت سرسری و ایقان متکی بر دانشی اندک و سطحی، از خصوصیات بارز طرز فکر و کار فکلی هاست... برخورد آل احمد با نظرات شادمان و با مضمون تسخیر تمدن فرنگی و نیز لحن پر یقین او در مورد جملگی نظرات التقاطی و گاه سخت سطحی خویش، خود از نوع برخورد فکلی هاست.» او آنگاه به اشاره هوشمندانه ای، داد شادمان را از کسی که بیشترین سوء استفاده را از کتب راهگشا و بد فهمیده شده او کرد می گیرد: «برخلاف ادعای آل احمد، فکلی شادمان همان قرتی غریزده غریزدگی نیست. به گمان شادمان، رویه دیگر این فکلی "جوجه فقیه یا فقیه نمائی ... است که چند کلمه فارسی و عربی یاد گرفته و سی چهل کتب از نویسندگان کم فکر و پرنویس مصر و شام خوانده و ... دویست سیصد اصطلاح و عبارت که ترجمه ناقص اصطلاحات و مطالب علمی و فلسفی فرنگی به زبان عربی است به خاطر سپرده و چند لغت فرنگی ناقص تلفظ را چاشنی کلام خود ساخته و با گستاخی خاص بعضی از طلاب در هر جا با هر کس در هر بلب بحث می کند... و مدعی است که اهل فرنگ تمام قوانین خود را از اسلام اقتباس کرده اند.»

ولی آسیب زده شده بود. صدای مهمترین اندیشه مند آن نسل بر آخوندهائی که پس از رضا شاه سر بلند کرده بودند و روشنفکرانی که پاسخ پرسشهای بیشتر غلط خود را در بازگشت به ریشه های اصیل و دوری گرفتن از ترقیخواهی رضا شاهی می جستند افزوده شده بود. بخش دشوار تر پیام تسخیر ... فراموش شد. درس خواندن و ایران و فرنگ را خوب شناختن را به کناری زدند و به دشمنی که از عرب و مغول هم بد تر بود پرداختند. در آن خاموشی که بر اندیشه ها و نوشته های شادمان تحمیل شده بود بحثی در نگرفت که مقصود او بهتر گفته شود. لحن او بر پیامش سایه انداخت و جامعه ایرانی به دنبال «آنچه خود داشت» هر چه بیشتر از آنچه می باید داشت دور تر افتاد.

\* \* \*

مقدمه کتب در اشاره به گفتاوردی از تسخیر ... بحث مهم در آوردن تجدد از سنت را پیش می آورد. شادمان در جایی از کتب می گوید «در این سفر که به قصد تسخیر تمدن فرنگی در پیش داریم منزل اول ایران است نه فرنگستان.» دکتر میلانی این تعریف از تجدد را «همسو و همساز» بلوممبرگ می داند که در «مشروعیت عصر جدید می گوید تجدد جز «خود شناسی نقاد» نیست. اما برای خود شناسی نقاد، اول قدم، بیرون آمدن از سنت به معنی فضای غالب فرهنگی است. اگر فضای فرهنگی توان نقادی داشته باشد آنگاه فرایند تجدد آغاز می شود. در اینجاست که تفاوت اصلی جامعه های پیشا مدرن نمودار می شود. پاره ای فرهنگها آمادگی بیشتری برای برداشتن آن گام نخستین در خود شناسی نقاد دارند. تمدن مسیحی- یهودی بر پایه سنت یونانی- رومی چنان آمادگی را داشت. دیگرانی تاگزیر بودند منتظر ناپلئون در مصر و ژنرال پاسکویچ در دربند قفقاز و دریا دار پری در ناگازاکی بمانند.

نوامبر ۲۰۰۳

